«قاچاق» یعنی سوم در توزیع، بیست‌ودوم در مصرف

بیات | مصرف انواع حامل های انرژی در ایران از میانگین جهانی بسیار بالاتر است. این موضوع در کنار قیمت پایین حامل های انرژی باعث شده است ایران بالاترین پرداخت کننده یارانه انرژی در جهان نیز باشد؛ تاآنجا که بر اساس گزارش تفریغ بودجه سال ۹۹، حدود ۹۰ درصد از یارانه پنهانی که در کشور پرداخت شده در حوزه انرژی بوده است. ایران در مجموع این سال حدود ۱.۴ هزار میلیارد تومان یارانه در بخش انرژی پرداخت کرده که ۲۸ درصد آن در حوزه فراورده های نفتی بوده است. به عبارت دیگر معادل ۱۱.۵ درصد از نقدینگی کشور در سال ۹۹ نیز برای یارانه فراورده های نفتی صرف شده است. ایران با جمعیتی نزدیک به کشور ترکیه، در مقایسه با این کشور ۱۰ برابر بنزین بیشتر مصرف می کند. حتی اگر میزان مصرف نسبت به جمعیت را نیز در نظر بگیریم، ایرانی ها سه برابر چین بنزین مصرف می کنند. چین با جمعیتی ۱.۵ میلیاردنفری روزانه ۴۵۰ میلیون لیتر بنزین می سوزاند و ایران با جمعیتی ۸۴ میلیون نفری، ۸۵ میلیون لیتر بنزین را در روز مصرف می کند. بدمصرفی ایرانی ها در فراورده های سوختی باعث شده است اگرچه از بزرگ ترین دارندگان ذخایر نفت و گاز دنیا هستیم با چالش هایی جدی روبه رو باشیم؛ مگر اینکه الگوی مصرف را اصلاح کنیم و بهینه سازی مصرف سوخت را افزایش دهیم. در جایگاه این هفته به سراغ مصرف فراورده های نفتی در خراسان رضوی رفته ایم. اختلاف جایگاه سهم استان از توزیع فراورده های نفتی و سرانه مصرف آن ها بسیار معنادار است. در واقع معنای ساده اش می شود «قاچاق».



مأخذ: آمارنامه شرکت ملی پالایش و پخش فرآورده های نفتی ایران

شهرآرا
۳شنبه
۱۷ خرداد ۱۴۰۱
۷ ذی‌القعده ۱۴۴۳
شماره ۳۶۸۲
SHAHRARANEWS.IR
۰۴
جامعه

مریدِ مکتب انصاف

روایتی از حاج قربانعلی روستا که از خیر سود ۵۰۰ میلیون تومانی گذشت و روغن هایش را به قیمت قدیم فروخت

فرزانه شهامت

گزارش روز



گوش و چشممان پر است از اخبار بی انصافی کاسبانی که حبیب خدا نیستند، از دانه درشت هایی که مقیاس تخلفاتشان در حد تُن و میلیارد است گرفته تا آن ها که پاچال مغازه های کوچکشان را زیادی جدی گرفته اند. خدا نکند بازار دچار نوسانی بشود یا حتی کمتر از آن، صرف زمزمه های یک شایعه به گوش برسد. جنس هایشان را می چپانند در انبارها و با تمام توان در آتش شایعات می دمند، به این امید که صفرهای حساب بانکی شان بیشتر شود، برای فردایی که شاید هرگز نرسد. وقتی هم که خود را در مظان اتهام می بینند، برای توجیه رفتارشان زمین و زمان را به هم می دوزند تا مبرا کنند خود بی توجهشان به اخلاق، قانون و همه محترم های از این دست را. در بازار پر رونق خبرهای کشف این دست تخلفات، هستند دیگرانی که چراغ خاموش، راهی خلاف این جریان را پیش گرفته اند. نه اینکه تعدادشان کم باشد، اما اصرار به پنهان ماندن هویتشان باعث شده است کمتر سروکله شان در رسانه ها پیدا شود و این طور تصور شود که دور دور بی انصاف هاست. در میانه یک روز گرم، حدود ۲۵ کیلومتر دورتر از شهر، پای صحبت های دوفروشنده می نشینیم که آدم را به یاد کاسب های مکاسب خوانده قدیم می اندازند. درست در روز نخست تغییر قیمت چهارقلم کالای اساسی و در شرایطی که مردم نگران چگونگی اجرای طرح بودند، این پدر و پسر به جای بهانه تراشی برای گران فروشی، برنامه ای ترتیب دادند که ثمره اش اعتماد و آرامش اهالی روستای ساغروان و آبادی های اطراف بود.



عکس: جواد کرمانی | شهرآرا

درست و به موقع

مغازه، بزرگ و پر از جنس است، از بسته بندی های قند و آبنبات گرفته تا روغن، رب، برنج و خواروبار دیگر. تا تصویربردار روزنامه در این شلوغی ها، جایی پیدا کند برای نشاندن سه پایه، حاج غلام را می بینی که نگران به نظر می رسد. پیرمرد به نشستن جلوی دوربین و گفتن از کارهای درستش عادت ندارد. الان هم که راضی شده، با اصرار حاج آقا حسین پور، امام جماعت یکی از مساجد روستا بوده و به نحوی در برابر عمل انجام شده قرار گرفته است. بی اخلاقی یکی از رسانه های آن طرف آب و تصویر وارونه ای که از ماجرا نشان داده، از دیگر دلایلی است که او را به این مصاحبه مجاب کرده است. از بیم آنکه مبادا خوب نتواند صحبت کند، برگه ای آماده کرده است تا مطالب را از روی کاغذ بخواند. گفت وگو که شروع می شود برگه را پاک فراموش می کند و شرایط می شود همانی که می خواهیم؛ آرام و خودمانی. صحبت هایش را به ذکر بسم ا... و دعا برای فرج امام زمان (عج) متبرک می کند و می گوید که توی شناسنامه، قربانعلی روستا به عنوان اسم و فامیلش درج شده است اما اهالی او را به نام حاج غلام می شناسند. متولد ۱۳۴۰ و دست پرورده پدری دامدار است. ۳۵ سالی می شود که با فروش خواروبار، چرخ زندگی را می چرخاند. کارش را از دکانی کوچک در همین حوالی شروع کرده و برخلاف آن ها که می خواهند یک شبه ره صدساله را بروند، کم کم آن را گسترش داده است. بی تعارف می گوید: هرچیزی که می خواهد قیمتش بالا برود، امثال ما که مستقیم با تولیدکننده ها و بازاریاب هایشان ارتباط داریم، زود باخبر می شویم. دو هفته قبل از گرانی های اخیر هم زمزمه افزایش قیمت روغن را شنیده بودیم.

من هم احتیاج دارم. غیر از خانواده خودم، یک پسرم که زن و بچه دارد از همین مغازه نان در می آورد. آن یکی هم برای ازدواجش پول لازم دارد.

این ها یعنی حاج غلام و پسرش، وقت داشتند برای فکر کردن، نقشه کشیدن و جیب دوختن برای پول مردم؛ کاری که برای کاسب های قدیمی و خوش نام، سخت ترین است.

یکی از برندهای روغن خوراکی را اسم می برد و برای اینکه حرف هایش مستند باشد به پسرش، یاسر که در حال راه انداختن کار مشتری هاست، می گوید: باباجان فاکتورها را بیاور.

حاج غلام با استناد به فاکتورهای خرید توضیح می دهد: پنجشنبه شب، به تاریخ ۲۲ اردیبهشت، بار روغنی که خریده بودم رسید. ۲ هزار و ۱۸۸ روغن پنج کیلویی جامد و ۸۱۰ گرمی مایع بود که به صورت آزاد خریده بودم. جامدها را خریده بودم به ۸۷ هزار و ۵۰۰ تومان، مایع ها هم دانه ای ۳۷ هزار و ۴۰۰ تومان. کارخانه قبول کرد این تعداد روغن را بدهد، چون می خواست انبارهایش را خالی کند و از هفته بعد، جنسش را با درج قیمت های جدید به بازار بفرستد. ناگفته می شود حدس زد وسوسه برانگیز بودن شرایط را. می شد از تعداد بالای روغن خریداری شده و تفاوت فاحش قیمت های قدیم و جدید روغن، سود هنگفتی به جیب زد. کافی بود هر حلب پنج کیلویی را به جای ۹۱ هزار تومان، ۴۰۵ هزار تومان بفروشد. همین طور روغن های مایع را دانه ای ۶۶ هزار تومان آب کند. اصلا می توانست به جای فروش روغن ها به مردم، آن ها را با کمی تخفیف به چند آشنای رستوران دار بفروشد تا هم خودی شیرین کرده باشد هم به اصطلاح، بازی دوسر برد باشد. کم پولی نبود. اختلاف بین قانون مدار بودن و نبودن حدود ۵۰۰ میلیون تومان سود بود. با چند تخلف از این دست می شد خیلی کارها کرد؛ مثلا می شد خانه ای در مشهد برای فرزند دانشجویش بخرد تا از شر کرایه دادن های سر برج راحت شود. می شد برای آینده شغلی اش پولی کنار بگذارد. می شد اما نخواست که بشود.

به روایت حاج آقا

«شب جمعه، حاج غلام تماس گرفت و گفت: بار روغن آورده ام. قیمت ها کشیده است بالا حاجی. چه کار کنم؟ وجدانم قبول نمی کند به نرخ جدید بفروشم. ده دقیقه یک ربعی با هم صحبت کردیم. قرار شد همه را به قیمت قدیم بفروشد. زنگ زد به آقازاده اش که شریکش هم حساب می شود. او هم همین نظر را داشت. بچه های این خانواده از پدرانشان در کار درستی عقب نمانند.»

این ها را حجت الاسلام محمدتقی حسین پور، امام جماعت مسجد علی ابن ابی طالب (ع) می گوید. سابقه آشنایی اش با حاج غلام، سه چهار سالی می شود، یعنی از وقتی که با خانواده برای انجام کارهای تبلیغی به این روستای پرجمعیت و کم برخوردار مهاجرت کرده است. برنامه ای که با حاج غلام برای روغن های خریداری شده می چینند، حساب شده است. با کمک سامانه اطلاع رسانی در دهیاری روستا، به اهالی خبر داده می شود که روز شنبه، ۲۴ اردیبهشت از ساعت ۹:۳۰ می توانند مراجعه کنند برای خرید روغن به نرخ قدیم. همین طور از آن ها خواسته می شود که از هر خانواده فقط یک نفر بیاید تا به همه یک حلب روغن جامد یا سه بطری روغن مایع برسد. از سوی دیگر با رئیس پاسگاه سلطان آباد و پایگاه بسیج حوزه ۸ بلال هم تماس گرفته می شود تا با توجه به احتمال ازدحام جمعیت، چند نفر نیرو بفرستند برای حفظ نظم. آن ها هم کم نمی گذارند. در سطح فرماندهی پا به جمع مردمی که با آرامش، صف بسته اند می آیند و کار توزیع با نظم هرچه تمام تر و بی پارتی بازی حوالی ساعت ۱۷:۳۰ به پایان می رسد. حاج آقامی گوید سهم او هم مثل بقیه اهالی یک حلب روغن بوده و نه تقاضایی برای سهمیه بیشتر داشته و نه حاج غلام چنین پیشنهادی داده است.

او از کارهای خیر حاج غلام چند نمونه را در گوشی تعریف می کند؛ چیزهایی را که کاسب خوش انصاف روستای ساغروان و عضو هیئت امنای مسجد علی ابن ابی طالب (ع) به آن ها تا انتهای گفت وگو اشاره ای هرچند گذرا هم نمی کند. مثلا اینکه به خریداران جزء به قیمت کلی جنس می فروشد. او رمضان امسال را مثال می زند که روزانه ۲ هزار و ۵۰۰ پرس غذا طبخ و بین نیازمندان این روستا و روستاهای اطراف توزیع می شد.

امام جماعت مسجد امیرالمؤمنین(ع): شب جمعه، حاج غلام (قربانعلی) تماس گرفت و گفت: بار روغن آورده ام. قیمت ها کشیده است بالا حاجی. چه کار کنم؟ وجدانم قبول نمی کند به نرخ جدید بفروشم

مسئولیت تهیه مواد اولیه نه فقط با حاج غلام بود، بلکه هر جا پول کم می آمد باز هم روی کمک های خیرانی مثل او حساب باز می شد. پای کار آوردن خیران برای ساخت مدارس روستای ساغروان نیز گوشه ای دیگر از باقیات الصالحاتی است که در همین چند دقیقه از آن باخبر می شویم.

حاج آقا تمام گفته ها و نگفته هایش را در یک جمله خلاصه می کند و می گوید: محاسبات این خانواده، با حساب و کتاب های دنیایی خیلی جور در نمی آید.

سخت است اما...

شیرینی کار حاج غلام وقتی بیشتر به جان می نشیند که امام جماعت روستای ساغروان برایمان از وضعیت معیشتی اهالی این ابَر روستا می گوید؛ اینکه قریب به اتفاق جمعیت ساغروان را مهاجرانی از افغانستان، سیستان و بلوچستان، صالح آباد، قوچان، سرخس و چناران تشکیل می دهند. بیشترشان کارگرند و از نظر معیشت در سطح پایینی هستند. توزیع روغن، بی پیش شرط و بدون درخواست مدارک هویتی بود. شواهد می گفت مردم هم جواب این اعتماد را به خوبی داده اند.

بماند که عده ای معدود، از روی حسادت یا هر چیز دیگری که اسمش را بگذاریم، فیلم صف بستن اهالی را برای یکی از شبکه های معاند فرستادند و واقعیت ماجرا را طور دیگری جلوه دادند. بعد هم شایعه کردند که حاج غلام به خاطر احتکار دستگیر شده و توزیع این روغن ها به نرخ قدیم از روی ناچاری و با فشار تعزیرات انجام شده است. این خیال بافی ها و حرف درآوردن ها رویه آشنایی است و هرکدام ممان نمونه هایی از آن را سراغ داریم؛ آن هم از سوی کسانی که وقتی نمی توانند چیزی را درک کنند، انگ زدن را در پیش می گیرند.

گفت وگویمان به اینجا که می رسد یاسر، پسر حاج غلام که از این حرف و حدیث ها آزرده خاطر به نظر می رسد، می خواهد چند کلمه ای درد دل کند اما بابا نمی گذارد و می گوید: کار خوب را باید برای خدا کرد نه برای مردم. حالا آمدیم و بعضی از آن ها ناسپاسی کردند و پشت سرت حرف درآوردند، اتفاقا اجر و پاداشت بیشتر می شود.

درستکار بودن، جیب پرپول می خواهد یا دل بزرگ؟ این دوگانه همیشگی را با حاج غلام در میان می گذاریم و می پرسیم: از سر بی نیازی این کار را کردید؟ با خنده می گوید: نه، من هم احتیاج دارم. غیر از خانواده خودم، یک پسرم که زن و بچه دارد از همین مغازه نان در می آورد. آن یکی هم برای ازدواجش پول لازم دارد. با این نرخ ها کار برای مغازه دار هم سخت شده است. من اگر قبلا با یک سرمایه مشخص می توانستم چهار روغن بگذارم توی مغازه ام، الان با همان پول یک روغن می توانم بخرم. فردای روزی که روغن ها را فروختم، خودم باید با نرخ جدید روغن می خریدم. با همه این ها دیدم نمی توانم خرید قدیم را به نرخ جدید بفروشم.

از بزرگ ترین آرزویش می پرسیم، ابتدا خودش را محکم می گیرد و با صدای رسا می گوید: خدا من و خانواده ام را عاقبت به خیر کند. بعد هم ناغافل می زند زیر گریه و به قول اهالی سینما، گفت وگویمان کات می شود.

حبیب خدا، رفیق مردم

در آسمان صاف امروز خبری از ابرها نیست. خورشید هم بنای بی خیال شدن ندارد و همچنان با تمام قوا می تابد. با وجود گرمای کلافه کننده هوا، مغازه حاج غلام از مشتری خالی نمی ماند. حجم خریدهای مشتری ها می گوید که بیشترشان مغازه دار هستند. مثل آقای اسماعیلی، از اهالی روستای ریحان، که می گوید: بالاتر و پایین تر از اینجا چند کلی فروشی هست که جنس هایشان بین ۱۰ تا ۵۰ هزار تومان، گران تر از جنس های حاج غلام است. برای همین از دو سه سال پیش که مغازه باز کرده ام خریدهایم را از اینجا انجام می دهم.

خانم خدادوست مشتری دیگری است که فوری درخواست گفت وگو را می پذیرد. چادر رنگی اش را روی سر مرتب می کند و می گوید: از شش هفت سال پیش خریدهایم را از مغازه آقای روستا انجام می دهم. یک بار برای خرید به مصلا رفتم و دیدم قیمت هایشان با هم فرق نمی کند. حتی بعضی جنس های اینجا مناسب تر است. دیدم اوضاع این جوری است، بقیه را هم تشویق می کنم که بیایند از همین جا خرید کنند. عصرها بیایید بازدید، تفاوت شلوغی این مغازه با مغازه های دیگر را خودتان می بینید.

او ادامه می دهد: راستش همیشه از صاحب مغازه، خوبی و خوش رویی دیده ام. اگر ببینم جنسی را تمام کرده اند صبر می کنم تا بیاورند و از جای دیگر خرید نمی کنم. روزی که روغن توزیع می کردند هم برای خرید آمده بودم. صف ها را که دیدم، پرسیدم گفتند روغن به نرخ قدیم می دهند. توی صف خانم ها ایستادم و یک حلب پنج کیلویی بردم خانه. کارت ملی هم نخواستند. خدایی اش کمتر مغازه داری دیده ام که با آدم این طوری تا کند. صحبت های مشتریان این فروشگاه گواهی می دهد که لازم نیست چیزهای خوب را در قدیم ها جست وجو کنیم، آه بکشیم و بگوییم زمانه بدی شده است. نسل کاسب های منصف، همچنان برقرار است، اگر قدری بادقت به اطرافمان نگاه کنیم و خطای عده ای را به همه تعمیم ندهیم.